

دولتی نمانده بود که تابع یا دست نشاندۀ آسور نباشد

## جنگ چهارم - در ۶۶۹ آسور بنی پال به تخت

نشست و تمام حواس خود را به خوابانیدن شورش مصریها متوجه داشت عیلامیها از موقع استفاده کرده تاخت و تاز در مملکت بابل برداختند و غنائمی از آنجا آوردند پس از آن زودی (آرتاکر) درگذشت و برادر او (تِاومتان) (۱) محکم بتخت نشست این تغییر سلطنت برای عیلام بسیار شوم بود توضیح آنکه پادشاه جدید خواست برادر زاده های خود را بکشد و این اقدام باعث شد که شصت نفر از شاهزادگان عیلامی فرار کرده به دربار آسور پناه بردند و پادشاه آسور با آغوش باز از آنها پذیرائی کرد با این مقصود که از جنگ خانگی استفاده کرده عیلام را ضعیف و بعد در هم شکنند از طرف دیگر (تِاومتان) به آسور تکلیف کرد که فراریان عیلامی را مسترد دارد پادشاه آسور نمیخواست این تکلیف را قبول کند زیرا تصور میکرد که قبول آن در انظار ضعف او را نشان خواهد داد ولی قبل از دادن جواب قطعی در اندیشه فرورفت و بالاخره از ارباب انواع آسور در باب جنگ استفسار نمود و جواب مساعدی شنید پس از آن با قوت قلب جواب ردی به عیلام داد و جنگ در گرفت چون قشون آسور به زودی بمحدود عیلام رسید و تمام قوای عیلامی حاضر نبود پادشاه عیلام در انتظار تکمیل قوای خود بمانی تا نزدیکی شوش عقب نشینی کرد و برای اینکه فرصتی بدست آرد یکی از سرداران خود را برای مذاکرات صلح نزد سردار آسوری فرستاد ولیکن سردار مزبور دریافت که این اقدام برای بدست آوردن فرصت است و فرستاده را کشت و جنگ شروع شد طرفین با نهایت ابرام جنگیدند و مدتی این

جنگ بطول انجامید بدون اینکه نتیجه قطعی حاصل شود ولی بالاخره آسوریها میسر قشون عیلامی ها را که در کنار رود کارون بود شکست داده بآب ریختند بعد از این واقعه باقی مانده قشون عیلامی شکست خورده در پناه جنگل خرما بطرف کوه فرار کرد و آسوریها آنها را تعقیب کردند پادشاه عیلام که در این جنگ شخصاً جنگ میکرد رشادت حیرت انگیزی بروز داد بدینمعنی که حالات بی در پی بقشون آسوری نمود تا آنکه زخم برداشت در اینموقع خواست سوار عرابه شده از میدان جنگ خارج شود لیکن یکی از چرخ های عرابه او در جنگل خرما بدرختی خورد و شکست و او از عرابه بیرون افتاد در این حال یکی از شاهزادگان فراری که با آسوریها او را تعقیب میکرد رسید و در اینجا پادشاه که پیاده جنگ میکرد زخم جدیدی برداشت و با کمال تنفر از اینکه عیلامی بر ضد عیلام اقدام میکنند به پسرش امر داد که شاهزاده مزبور را بکشد ولی از او کاری ساخته نشد و آسوریها پادشاه را احاطه کرده سرش را بریده به نینوا بردند این جنگ موسوم است به جنگ (نول نیز) (۱) که تقریباً در ۶۵۹ قبل از میلاد روی داده همینکه خبر شکست قشون عیلامی به شوش رسید انقلابی در آنجا روی داد بدینمعنی که هوا خواهان شاهزاده های فراری مخالفین خود را گرفته در زنجیر کردند و شادها از این شکست نمودند پس از آن بدستور پادشاه آسور پسر بزرگتر اُرناکو (خومبان ایگاش) (۲) به پادشاهی عیلام نامزد شد و آسوریها باج از عیلام گرفته به نینوا مراجعت کردند

شکست عیلامی ها باعث جشنهای زیادی در آسور گردید زیرا عیلام از تمام دول آن زمان یگانه دواق بود که با آسور همسری میکرد و دشمن ارفی آسور بود آسوریها با اسرای عیلامی بی رحمانه رفتار کردند یعنی بعد از

(۱) - Tulliz

(۲) - Khumban-Igaach

کشتن آنها جسد آنها را قطعه قطعه کرده بولایات فرستادند و سرپادشاه  
عیلام را به تبری آویخته و بعد از اینکه در جشنها همه نشان دادند  
آن را روی یکی از دروازه های نینوا نصب کردند

## جنگ پنجم - بعد از جنگ اول آسور بنی پال با عیلام

برادر او که در بابل پادشاه بود بر او باغی شد و جهت باغیگری این بود  
که پادشاه آسور میخواست او را تغییر دهد در ابتداء پادشاه عیلام که  
دست لشانده آسور بود بیطرف ماند ولی وقتی که پادشاه آسور خواست  
عیلامها مجسمه (نه نه) ربه النوع ارنخ را مسترد دارند پادشاه عیلام در  
موقع بسیار ناگواری واقع شد چه این مجسمه قرنهای در شوش بود  
و چون مردم سرستشی برای آن داشتند استرداد آن با پادشاهی عیلام  
مباینت داشت در این احوال بابل به پادشاه عیلام بازجوئی از خزانه  
ارباب انواع بابلیها داد و او بواسطه موقع بدی که داشت مجبور شد  
با بابل متحد شود در ۶۵۱ جنگ شروع شد ولی جنگی که قطعی بوده  
باشد مابین فریقین روی نداد آسورها باغتشاشات داخلی عیلام دامن میزدند  
چنانکه در اثر آن تام ماری تو<sup>(۱)</sup> برادر پادشاه عیلام او را گرفته کشت  
و بتخت نشست پس از آن که زبادی برای عیلامی هائی که در مقابل  
آسورها بودند فرستاد تا تصور نشود که در سیاست خارجه عیلام تغییری  
رو داده ولی بعد از چندی این پادشاه هم گرفتار باغیگری یکی از دست  
نشانده های خود موسوم به ایندا بوغاش<sup>(۲)</sup> گردید و از او شکست خورده  
بطرف خلیج فارس فرار کرد و بالاخره گرفتار گردیده به نینوا باسارت  
رفت آسور بنی پال با او با مهرمانی وقتدار نمود زیرا او را برای اجرای

(۱) — Tammartu.

(۲) — Inda-Bugash از این اسم بعضی تصور میکنند که این شخص آریانی بوده

خیالات خود راجع به عیلام لازم داشت .

## جنگ ششم - پادشاه آسور پس از آنکه قشون کشی

به بابل کرده آنرا گرفت و کشتار و غارت زیادی در شهر نموده دیوار و برج و باره شهر را خراب کرد تصمیم گرفت که کار عیلام را ساخته خیال خود را از طرف این دشمن ارثی راحت کند در این اوان اوضاع داخلی عیلام طوری بود که هرآن پادشاه آسور میتواند از اختلافات داخلی استفاده نماید از طرف دیگر ایندا بوغاش برای کمک کردن به بابل اقدامی نکرد و بعد از سقوط این شهر سفرائی نزد پادشاه آسور فرستاد ولیکن پادشاه مزبور آن ها را خوب نپذیرفت و استرداد کلدانی ها را که در زمان یاغیگری بابل مان کمک نموده و بعد به عیلام فرار کرده بودند خواست و ضمناً تهدید کرد که اگر آنها را مسترد ندارند شهر های عیلام را خراب نموده مردم را به اسارت خواهد برد و با پادشاه عیلام همان معامله را خواهد کرد که با تِاوم مان نمود در این حبس و بیص ایندا بوغاش را نجبا کشته خوم بان کالداش را (۱) بجای او بر تخت نشاندند و آسور بنی پال از موقع استفاده کرده تان ماری تو را بتخت عیلام نشانید ولیکن همینکه او به تخت نشست کنگاشی برضد آسورها ترتیب داد - مطلب قبل از اجرای آن افشاء شد و در اثر آن او را باز گرفته در محبس انداختند و آسورها پس از آن مملکت را غارت کرده با غنایم زیادی به نینوا مراجعت کردند از جریان وقایع پیداست که بواسطه نفاق داخلی برای عیلام رمقی نمانده بود و جنگ های داخلی و خارجی آن را بسرعت بطرف انقراض می برد

(۱) — Khumban-Kaldasch.

## جنگ هفتم - در ۶۴۵ پادشاه آسور که از نتایج جنگهای

قبل نا راضی بود باز در بن بهانه برای جنگ با عیلام گردید و با این مقصود ( نام ماری نو ) را بعیلام فرستاده از ( 'خوم بان کالداش' ) استرداد کلدانیهای مذکور و مجسمه ( نانا ) را مطالبه کرد پادشاه عیلام دید قبول کردن این تکالیف با مرگ او مساوی است بنا برین تصمیم گرفت که مقاومت کند و آسوریها قشون قوی خود را بطرف عیلام حرکت داده وارد شوش شدند و در اینجا آنچه توانستند کردند خزانه پادشاهان عیلامی که از غنایم جنگهای سابق آنها با سومر و اکد پر بود بدست آسوریها افتاد همچنین طلا و نقره که بابل در موقع اتحاد بعیلام داده بود با مجسمه ها و اشیاء نفیسه معابد عیلامی و آنچه در خانه ها از ثروت و اشیاء قیمتی بود به نینوا منتقل گردید آسوریها به کشتار و غارت اکتفا نکرده استخوان های پادشاهان و اشخاص نامی عیلام را از قبور بیرون آورده به نینوا فرستادند و سی و چهار مجسمه پادشاهان عیلام که از طلا و نقره و مرمر و غیره ساخته شده بود جزو غنایم آسوری گردید رفتار آسوریها در عیلام طوری بود که آنرا یکی از معاصرین از کثرت کشتار و غایت خرابی تشبیه بقبرستانی میکند (۱) مجسمه نانا ربه النوع اریخ را که يك هزار و شصت و سی و پنجسال در عیلام بود پادشاه آسور بدست آورد و برای شهر اریخ پس فرستاد آسوریها پس از کشتار و غارت شهرها و حمل آنچه در این شهرها از ثروت عیلامی یافتند اسرای بیحد و حصری چه از شهر شوش و چه از شهرهاییکه تسلیم شده بودند به آسور بردند و ( 'خوم بان کالداش' ) آخرین پادشاه عیلام که

(۱) ( حزقیل ) یکی از پیغمبران بنی اسرائیل در باب عیلام گفته است : این است عیلام و تمام جمیع آن در اطراف قبر آن تمام آنها کشته شدند تمام آنها از دم شمشیر گشته

فرار کرده بود بعد از چندی بدست آسوریها افتاد آسور بنی پال او  
و (نام ماری 'تو) را که هر دو پادشاه سابق عیلام بودند بعزانه خود بست  
و آنها عزانه سلطنتی را بمعبد آسور و (ایش 'تار) ارباب انواع آسوریها  
کشیدند (۱) مملکت عیلام پس از آنکه آسور بدست مدها منقرض شد  
تابع مدی گردید و بعد بدست پارسی ها افتاد و یکی از شاخه های سلسله  
هخامنشی در آن زمان برقرار گردید ذکر این وقایع در جای خود میباشد  
راجع به آسور بنی پال پادشاه این زمان آسور لازم است گفته شود که  
در تاریخ معروفیت سبانی یافته ولیکن نه بواسطه فتوحاتش در عیلام بلکه  
بجهت این که کتابخانه ترتیب داده که امروزه بدست اروپائی ها آمده  
و از آثار مزبوره اطلاعات گرانبیهائی راجع به تاریخ آسور و ممالك مجاور  
آن حاصل شده این پادشاه علاوه بر جمع آوری لوحه های آسوری سوادی  
از لوحه های بابلی برداشته و ضبط کرده این لوحه ها که از حیث عدّه  
بچندین هزار میرسد امروزه در موزه بریطانیائی مورد مذاقه و تحقیقات  
علمی است

قبل از این که عیلام را گذاشته بگذریم لازم است يك نظر قهقرائی  
بنام تاریخ آن افکنده کلمه چند راجع به کلیات آن بگوئیم چنانکه از تاریخ  
آن پیداست عیلامیه يك نوع تمدنی بدور آمده و خطی برای خود ترتیب داده بودند  
و صنایعی نیز داشتند ولیکن از حیث تشکیلات دولتی چنان بنظر میآید  
که هیچ گاه نتوانستند از حالت ملوک الطوائفی بیرون آیند بخصوص  
مردمان کوهستان آن که همیشه نیم مستقل یا مستقل بودند و فقط در  
(۱) این است ترجمه کتبه آسور بنی پال راجع به فتوحات او در عیلام (خاک شهر شوشان  
و شهر ماداکنو و شهر های دیگر را نهاما بمملکت آسور کشیدم و در مدت يك ماه و يك  
روز مملکت عیلام را در تمامی عرض آن جاروب کردم من این مملکت را از عبور حشم  
و کوسفند و نیز از صدای موسیقی محروم نمودم و بوحوش و مار و حیوانات کور و  
غزال اجازه دادم که آن را اشغال کنند)

مواقع همدید دشمن خارجی موقتاً دور هم جمع میشدند جنگهای عیلام با خارجه موافق تشکیلات این دولت است این جنگها چنانکه دیدیم عبارت از تاخت و تاز و مقصودی که تعقیب میشده آوردن غنائم بوده عیلام قادر نبود که مملکتی را تصرف کند و حدود خود را بسط دهد یا مملکتی را که گرفته حفظ نماید با وجود این عیلامیها در مدت سه هزار سال ( موافق آنچه عجلال محقق است شاید بیشتر هم باشد ) هویت خود را در مقابل مردمان قوی مثل سومریها و اکدیها و دول قدری مثل بابل و آسور حفظ کردند و گاهی هم با آنها شکست فاحشی وارد آوردند و بالاخره اگر عیلام بزانو در آمد بواسطه انقلابات داخلی و جنگهای درونی خانه برانداز بود و الا ظن غالب این است که میتوانست از عهد آسوریها نیز بر آمده عمر خود را در صفحه روزگار ادامه دهد زیرا اگر دقیق شویم روشن است که آسوریها در میدان جنگ آنها را شکست ندادند بلکه بواسطه دامن زدن به نفاق خانه برانداز قبلاً آنها را ضعیف و بعد بر آنها غلبه کردند در هر حال از ۶۴۵ ق. م دولت عیلام از صفحه روزگار محو شد و مرور گذشته های آن از خاطر ها فراموش گردید و چنان فراموش شد که حتی در داستانها و افسانه ها هم اثری از آن نماند زیرا نه فقط مردمان عهد جدید چیزی در این باب نشنیده بودند بلکه مورخین ملل قدیمه مثل یونانیها و رومیها و غیره نیز چیزی در این باب نمیدانستند و الا در کتب خود راجع بتاریخ عالم ذکر میکردند بالاخره حفريات شوش برده از روی گذشته های این ملت که در پس ظلمت پنجاه قرن گذشته مستور بود برداشت و تاریخ آنها را اندازه روشن نموده دولتی بر دول عهود قدیمه افزود معلوم است که تاریخ این مملکت هنوز کاملاً روشن نشده است و چنانکه دیدیم به قسمت هایی بر میخوریم که تاریك است ولی امید است با تحقیقاتی که میشود در آتی این قسمتها هم روشن گردد.





# تاریخ آریان‌های ایرانی

**مقدمه** - چنانکه در فوق گفته شد این مردمان زمانی با سایر اقوام و

طوائف هند و اروپائی در يك جا زندگی میکردند و از حیث زبان و مذهب و اخلاق و عادات تفاوت‌های اساسی در میان آنها نبوده چنانکه مقایسهٔ مذهب و اخلاق و عادات آنهاست که بایران آمده اند تا مردمان آریائی که بهند رفته اند این موضوع را ثابت میکند ولیکن از این نوع کلیات که بکنزیم دیگر اطلاعات درستی در دست نیست همینقدر از تحقیقات و قرائن معلوم است که آریان‌ها در عهدی صحرا را گرد بوده ارباب انواعی را مثل وَرَثَرَنَّا<sup>(۱)</sup> رب النوع رعد میپرستیدند و بعد از اینکه بایران آمدند باز تا اواخر قرن نهم قبل از میلاد اطلاعات درستی از وضع زندگانی و کارهایشان نداریم زیرا سلاطین آسور فقط از نیمهٔ قرن نهم قبل از میلاد به بعد از مدها و پارسها در کتیبه‌های خود اسم میبرند ولی باز از قرائن اینطور استنباط میشود که در این عهد بازرغات آشنا گردیده و بالنتیجه ده و شهر نشین شده بودند. راجع بمذهب این مردمان بعد از آمدن بایران نیز اطلاعات صحیحی در دست نیست چه در باب پیدایش زرتشت و آئین زرتشتی کمال اختلاف مابین محققین اروپائی حاصل است بعضی زمان زرتشت را تاهزار و شصت سال قبل از مسیح و بلکه بیشتر بالا میبرند و برخی تا اوایل دورهٔ هخامنشی پائین می‌آیند و اشخاصیکه میخواهند خیلی بیطرفانه بمسئله نگاه کرده باشند چنانکه در جای خود ذکر خواهد شد از نیمهٔ قرن هفتم ق. م. بالاتر

(۱) Varatharagnā همین کلمه است که بعدها وَرَثَرَنَّا و بهرام شده است

نمیروند بنا براین نمیتوان از روی تحقیق گفت که مذهب آریان ها بعد از آمدن بایران تا پیدایش زرتشت چه بوده و عجماله بحقیقه نزدیک تر این است که قبل از قرن هشتم نیز پرستش میثر (مهر) رب النوع آفتاب در میان آن ها رواج داشته بعضی از محققین را عقیده آنست که هرمزد پرستی هم در این عهد در مذهب آنان داخل بوده و میگویند که این مطلب منافات با پیدایش زرتشت در نیمه دوم قرن هفتم قبل از میلاد ندارد زیرا چنین بنظر میآید که زرتشت مذهب قدیم را تصحیح کرده از قرائن چنین استنباط میشود که پرستش عناصری مثل باد و آب و آتش و غیره نیز جزو مذهب آنها بوده : آفتاب را چشم آسمان و برق را پسر آسمان میدانستند ولی چیزی که اهمیت دارد و باید در نظر داشت این است که عقیده آریانیهای ایرانی نسبت باریاب انواعشان مثل عقیده سومریها و بابلیها و آشوریها نبود که دائماً کفار را بدهند تا از غضب آنها محفوظ بمانند بلکه اعتقادشان این بود که روشنائی بر تاریکی غلبه خواهد کرد و بشر باید در این کار باریاب انواع کمک کند : یکی از کمکها این است که سرود ها در حمد آنها بخواند و قربانی کند و کمک دیگر سعی و عمل است در زندگانی که باید با راستی و درستی توأم باشد چنانکه شرح این مطلب در فصل دوم باب پنجم به تفصیل بیاید از طرف دیگر بعقیده آنها سرودن حمد و قربانی کردن نتیجه نداشت اگر انسان دارای سه صفت اخلاقی نبود : ۱- منش (ضمیر) نیک ۲- گفتار نیک ۳- کردار نیک بنا بر آنچه گفته شد تاریخ آریانیهای ایرانی از قرن هشتم بلکه از قرن هفتم قبل از میلاد شروع میشود و در اینصورت آنچه قبل از آن بوده جزو اعصار قبل از تاریخ محسوب است راجع به اعصار مزبور استنباطاتی بطور کلی میتوان نمود مثل اینکه آریان های ایرانی وقتی که بایران

آمده اند به چند قوم تقسیم شده هر کدام مملکتی را اشغال کرده و به شکل ملوک الطوائفی مدتها زندگانی نموده اند فقط وقتی که خطری متوجه آنها میشده متحد می گردیدند از اقوام مذکوره سه قوم - مدعا و پارسها و پارتها - قوی تر و برجسته تر از سایرین بوده و هر کدام بنوبت خود در تمام فلات ایران حکومت کرده اند<sup>(۱)</sup> زبان و عادات و اخلاق این سه قوم خیلی بهم نزدیک و همه تقریباً دارای یکنوع ترتیبات اجتماعی بوده اند در نزد همه آنها زندگانی اجتماعی روی دو اصل قرار یافته بود: ۱) حفظ خانواده ۲) مالکیت خصوصی خانواده بر حکومت مطلقه پدر یا رئیس خانواده و بر اطاعت زن و اولاد از شوهر و پدر و تعدد زوجات و حفظ اجاق خانواده تشکیل شده بود رئیس خانواده در آن واحد قاضی و مجری آداب مذهبی و محافظ اجاق خانواده بود مقام زنها در نزد مردمان مزبور بهتر از مقام زنهای ملل دیگر در نزد مردانشان بنظر میآید خانواده ها جزو تیره و تیره ها جزو عشیره یا طایفه محسوب میشدند چنانکه در تاریخ مدی و پارس و پارت دیده میشود که یکعده خانواده هائی خود را به تیره ها و عشیره هائی منتسب میداشتند که از ازمئه قدیمه بوده است راجع به تشکیلات آریانیهای قسمت شرقی یا شمال شرقی ایران به چند مملکت تقسیم آورند این است: قسمت شرقی یا شمال شرقی ایران به چند مملکت تقسیم میشده مبنای تشکیلات روی خانواده بوده و آن را (نافه) مینامیدند چند نافه تیره را تشکیل میداده و آن را (نشوما) میگفتند از چند تیره که با هم قرابت داشتند عشیره تشکیل میشده و آن را (زن تو) مینامیدند قومی که از چند عشیره ترکیب شده بود (ده بو) نام داشت مرکز خانواده را (نہان) مرکز تیره را (ویس) یعنی ده و مسکن عشیره را (گشو) یعنی بلوک

(۱) - اقوام دیگر اینها بوده اند: ماخترها - گرمانی ها - ورکانی ها - فرخواستها - مرگوتها - ساناگرت ها - هر کدام قسمتی را از ایران اشغال کرده اند چنانکه بیاید

مینامیدند از میان رؤساء خانواده ها رئیس تیره (ویس پت) و از میان ویس پت ها رئیس عشیره انتخاب میشد (ده یویت) یعنی رئیس قوم یا ولایت نیز ظاهراً انتخابی بوده (۱) چنانکه از آوستا استنباط میشود یکی از ده یویت ها که هوسرو (خسرو) نام داشته و از خانواده (کوی) بوده دولت بزرگی تشکیل داده و بواسطه ابهت او کوی دراز منه بعد علامت تفحیم گردیده (مثل اسم قیصر در روم) تمام این مردمان یا اقوام خود را برای امتیاز از همسایگان آریانی میگفتند بنا براین تشکیلات آریانه‌های ایرانی پنج درجه بوده: خانواده - تیره - عشیره - قوم - ملت (آریانی)

بعد از تشکیل دولتهای بزرگ ریاست ده یو در شخص شاه بزرگ که رئیس ملت بود مستهلک شد آریان‌های ایرانی از حیث تمدن اگر چه از بابل و آسور پست تر بودند و چیزهای بسیاری از آنها اقتباس کردند اما از حیث اخلاق برعکس برابلی‌ها و آسوریها از حیث سادگی و پاکی آن بزرگی داشتند زیرا مذهبشان راست گوئی و درست قوی و سعی و عمل را تشویق میکرد شرح این مطلب در ذیل بیاید این است کلیاتی که محققین توانسته‌اند بدست آورند (۲) تاریخ آریان‌های ایرانی به چهار قسمت تقسیم میشود: اول عهد قدیم که از رأس قرن هفتم قبل از میلاد شروع شده در نیمه قرن هفتم میلادی خاتمه می‌یابد دوم عهد متوسط که از نیمه قرن اول هجری شروع شده تا بدو سلطنت صفویه امتداد می‌یابد این عهد را می‌توان

(۱) - آیت‌یات بوده و در ازمنه بعد (تند) و (بند) شده که بمعنی رئیس است مثل سپهد و غیره چنانکه بیاید

(۲) - در باب آریانه‌ها و اینکه در کجا بوده‌اند و آریانه‌های ایرانی و هندی از چه راهی بایران و هند وارد شده‌اند و چه پیش آمده که از مسکن اصلی باطراف رفته‌اند محققین خیلی تتبع کرده‌اند ولیکن هنوز به نتیجه تقریباً متفق علیه باشد بیش از آنچه در فوق گفته شد نرسیده‌اند در موقعی که صحبت از داستانهای ملی خواهد بود باین مسائل بطور مشروح مراجعه خواهیم نمود

و قسمت تقسیم کرد قسمت اول ناظهور فتنه مغول و قسمت دوم آمدن مغولها بایران تا تأسیس دولت صفویه عهد سوم که میتوان اندازه جدیدش نامید از دوره صفویه تا آغاز مشروطیت ایران و لاخره عهد چهارم از ابتدای مشروطیت تا امروز امتداد می یابد رنج قدیم ایران نیز به دوره هائی تقسیم میشود اول دوره مدها دوم دوره پارسی ها سوم دوره مقدونی ها و سلوکیده ها چهارم دوره رت ها پنجم دوره دوم پارسی ها تاریخ ابن عهد طولانی را که تقریباً اهل چهارده قرن است بدو طرز میتوان بیان کرد : اول موافق مدارك تاريخى و اسناد تاريخى مى يعنى نوشته هاى مورخين خارجه و كتيبه هاى كه شاهان هخامنشى و ساسانى مانده و نتيجه حفرياتى كه در جاهای مختلف لك قديمه آسيا و افريقا شده و بعضى قسمتهاى تاريخ ايران را روشن کرده كتب مذهبي و غير مذهبي آريانه هاى ايرانى و مسكوكات و غيره

بم از روى داستانهاى كه از عهد قدیم در خاطر ها مانده و از نسل نسل منتقل شده تا در زمان ساسانیان جمع آورى شده و در قرن چهارم جری موضوع شاهكارى گردیده كه يكى از بزرگترين شعرای ايران حكيم والقاسم فردوسى طوسى ساخته و مشهور بشاهنامه فردوسى است معلوم است كه مدارك نوع اول از حيث صحت و تحقق بمراتب برترى دارد در صورتيكه ستانهاى مذکور چون مدنهای مدید بطور شفاهی از نسل به نسل منتقل شده بتدریج شاخ و برگهاى بر آن افزوده فاقد صحت تاريخى و تحقق گردیده را چه بسا وقایع زمانیکه بزمان دیگر منتسب گردیده واسامى اشخاصیکه با نامى اشخاص دیگر و دوره دیگر مخلوط شده و از همه اینها گذشته چه بیاری از وقایع مهمه و شاهان بزرگ كه بکلى نسبتاً منسى شده اند و هیچ يكى از آنها در داستانها نمانده بنا براین روشن است كه باید اساس تاريخ بد قدیم ايران را برای رعایت صحت بر روى مدارك نوع اول قرار داد و

پس از آن داستان‌ها را هم بخاطر آورد تا شاید بتوان از مقایسه آنها با تاریخ يك نوع کلیانی استنباط کرد راجع بمدارك نوع اول باید گفت که تا زمانی که خاور شناسها بخواستند کتیبه‌های ایران قدیم و آسوری و بابلی و مصری و غیره موفق نشده بودند و حفاریاتی در جاهای تاریخی بعمل نیامده بود بگانه منابع اطلاعات تاریخی ما راجع بعهد قدیم مؤرخین یونانی و رومی و ارمنی و غیره بودند ولیکن از وقتی که پیشرفت های مذکور حاصل شده است مطالب زیادی روشن تر و چیزهای زیادی که مجهول بوده معلوم گردیده و منجمله اسامی شاهان ایران را که یونانیها برای نجاس بازبان خود تصحیف کرده بودند حالا بطور صحیح میدانیم و بهمین جهت در این کتاب این ترتیب اتخاذ گردیده که اگر در خطوط قدیمه اسامی شاهان و محلها ضبط شده عین آن را ذکر کرده ایم و الا بطوریکه مؤرخین عهد قدیم نوشته اند نوشته ایم در خاتمه باید گفت که ایران شناسی هنوز مرحله ابتدائی خود را سپر میکند چه در بسیاری از جاهای تاریخی ایران مثل همدان و استخر و پاسارگاد و تیسفون و محل شهر صد دروازه در نزدیکی دامغان و غیره حفاریات علمی هنوز صورت وقوع نیافته و در شوش هم که حفاریات پیشرفتی کرده و آثاری بدست آمده هنوز بدوره های تاریخی آریانیهای ایرانی نرسیده اند و روی هم رفته باید اذعان کرد که ما تاریخ ایران قدیم را کاملاً نمیدانیم زیرا یونانیها و رومیها و غیره غالباً قسمت هایی را که بمالك خودشان مربوط بوده است با تفصیل یا اختصار نوشته اند و حال آنکه ایران تنها در مغرب کارهای مهم انجام نمیداده و از اینجا میتوان استنباط کرد که چه بسیار حوادث و وقایعی که در داخله ایران یا در حدود شمالی یا شرقی آن روی داده و از خاطرها محو گشته با وجود این چون کاوشها و تحقیقات تاریخی در جریان است باید امیدوار بود که بعدها تاریخ ایران از آنچه امروزه هست خیلی روشن تر و صحیح تر گردد

## یونانیهای قدیم که راجع بتاریخ ایران آثاری از خود گذاشته اند

چنانکه در فوق گفته شد راجع بتاریخ ایران قدیم اشخاصی از یونانیهای قدیم و غیره کتب از خود گذاشته اند که اسم هر يك از آنها در جای خود ذکر خواهد شد ولیکن چون در این کتاب از مورخین یونانی زیاد اسم برده میشود شناختن آنها مقدمهٔ ولو بطور اختصار لازم است مشهور ترین آنها از اینقرارند

۱ - هرودوت (۱) مورخ یونانی که پدر تاریخ نامیده شده از اهالی هالیکارناس مستعمرهٔ یونانی در آسیای صغیر بود و چون این شهر جزو مستملکات ایران بود مورخ مذکور تبعهٔ ایران محسوب میشد مدت زندگانی او از ۴۸۴ الی ۴۲۵ قبل از میلاد است این مورخ سیاحتهای زیادی در ممالك مشرق زمین نموده و تحقیقات خود را راجع بتاریخ آنها نوشته است راجع بایران آنچه نوشته اگر از تصحیفی که در اسامی شده و نیز از قسمت هائی که افسانه هائی را حاوی است و هرودوت آنچه را که شنیده ضبط کرده است صرف نظر نمائیم باقی نوشته های او صحیح است زیرا کتیبه های داریوش و سائر کاوش ها و تحقیقات بطور کلی گفته های او را تأیید میکند

۲ - گت زیاس (۲) مورخ یونانی که طبیب اردشیر دوم (باحافظه) بوده و تاریخ ایران و هند را نوشته ولیکن نوشته های او راجع بایران چندان طرف توجه نیست

۳ - کزینفون (۳) مورخ یونانی که از ۴۳۰ الی ۳۵۲ قبل از میلاد میزیسته و از شاگردان سقراط حکیم بوده تصنیفات زیادی از خود گذاشته منجمله کتابی است که در باب عقب نشینی ده هزار نفر

(۱) - Hérodote.

(۲) - Ctésias.

(۳) - Xénophon. Anabase.

یونانی بعد از شکست کوروش کوچک در کوناکسا نوشته نوشته شامل احوال ایران آن زمان است و نیز کتابی درباره تربیت اطفال و جوانان نوشته که موسوم به کوروییدی یا سیرویدی است. (یعنی تربیت کوروش) زیرا برای مصداق تخیلات خود کوروش بزرگ را انتخاب کرده.

۴ - پلوتارک (۱) مورخ یونانی، از ۵۰۰ الی ۱۲۵ . بعد از میلاد میزیسته و کتابی در راجع نامی یونان و روم نوشته که قسمتهایی از آن با تاریخ ایران محاسن دارد.

۵ - استرابون (۲) جغرافیدان مشهور یونانی در یکی ازولات آستای صغیر موسوم به کاپادوکیه تولد شده و در اوایل قرن اول بعد از میلاد در گذشته این عالم کتابی را جمع بـجـغرافـیای عالم آن روزی نوشته که یکی از کتب بسیار نفیسه و خیلی جالب توجه است.

۶ - دیودور (۳) از اهل جزیره سیسیل مورخ مشهور است و از کتابهاییکه او نوشته کتابخانه تاریخ عهد قدیم تشکیل شده . مورخ مذکور که یونانی بوده در قرن اول بعد از میلاد میزیسته .

از علماء و محققین اروپائی که در تاریخ ایران تصانیفی کرده و تصانیفی نوشته اند در اینجا ذکری نمیشود زیرا عده این تصانیف از صدها بیشتر است و ذکر آنها موضوع کتاب دیگری باید باشد ولی درموردی که از بعضی از این مصنفین نفیسه استفاده شده، در مقرر یاد در ذیل صفحه اشاره باسم مصنف و کتاب او کرده ایم و بعداً در فهرستی از کتب مذکوره بآخر این کتاب ضمیمه شده است.

(۱) - Plutarque.

(۲) - Strabon. Géographie.

(۳) - Diodore de Sicile. Bibliothèque historique.



# باب اول

## دورهٔ مدها

**مقدمه** - مدها مردمانی بودند آریایی نژاد که در ابتدای قرن هفتم

قبل از میلاد سلطنت مد را تأسیس کردند چه زمانی این مردم به ایران آمده و در جنوب آذربایجان و کردستان امروزه سکنی گزیده‌اند درست معلوم نیست عقیده (دُرگَن) که حفريات شوش را اداره میکرد این است که در دوهزار سال قبل از میلاد بایران آمده‌اند و از قفقاز گذشته و چون نتوانسته‌اند به دولت قوی (آارات) طرف شوند آذربایجان امروزه و کردستان را متصرف شده‌اند سلاطین آسوری که از جنگهای خود در ارمنستان و صفحات مجاور آن بیاناتی میکنند تا ۸۳۷ ق. م اسمی از مدها یا پارسها نمی‌برند و (سالماناسار) سوم که در ۸۳۷ ق. م (۱) سفر جنگی بطرف کردستان کرده برای دفعهٔ اولی اسم دو نوع مردم را میبرد یکی را (پارسوا) (۲) و دیگری را (آمادای) (۳) مینامد و بطوریکه میگوید مردم اولی در کوهستانها ما بین رود دهاب و دیاله و دیگری در جلگه‌های اطراف این صفحه سکنی داشته‌اند مردم آمادای همان مدها بوده‌اند زیرا بعدها هم آسوریها بطوریکه از کتیبه‌ها و بیانات سلاطین آسوری دیده میشود

(۱) از این بعد قبل از میلاد ق. م نوشته خواهد شد

(۲) — Parsua

(۳) — Amadai

مدها را باین اسم مینامیدند مدها مدت مدیدی تابع دولت آسور بودند و مکرر پادشاهان آسور به کردستان و ممالک همجوار آن قشون کشی نموده اند چنانکه جانشین (سالماناسار) سوم (۱) (سسی آداد) چهارم (۲) که از ۸۲۴ تا ۸۱۲ ق. م سلطنت کرده اسم مدها را در جزو ملل تابعه و باجگذار برده پسر این پادشاه (آدادنیراری) سوم (۳) به مدی در سال ۸۱۰ ق. م قشون کشی کرده ولی زیاده داخل مملکت مزبور نشده است در سال ۷۴۴ ق. م (تیکلات پیلستر) سوم با مدها جنگ کرده تمام طوائف آنرا مطیع نموده و شصت هزار اسیر و غنائم زیاده از کوسفند و شتر و غیره بیای تخت خود (کالاه) برده و یکی از سرکردگان او تا کوه دماوند ناخته و این کوه را آخر دنیا تصور کرده است باز در ۷۳۷ مدی عرصه تاخت و تاز آسوریه را شده و این در اثر طغیان آنها بر آسوریه بوده و باز در ۷۲۲ سارکن دوم پادشاه آسور با فلسطین جنگ کرده ساماری را گرفته و مردمان بنی اسرائیل را اسیر کرده به (کالاه) برده و قسمتی از اسراء را به شهرهای مدی فرستاده بعد از چندی همین پادشاه با مردم (مان نای) (۴) که در آذربایجان و طرف جنوب دریاچه اورمیه زندگی میکردند جنگ کرده و رئیس آن مردم را که موسوم به (دیا اُکو) (۵) بوده گرفته به شامات فرستاده این مردم بگفته آسوریه با مدها قرابت داشته اند بالاخره در زمان سلطنت (اسار هادون) (۶) در سنه ۶۷۴ قشون آسوری از دماوند هم گذشته تا کنار کویر بزرگ تاخته و غنائم زیادی برده و دو پادشاه را که موسوم به (سیدیر پارنا) و (ایارنا) (۷) بوده اند

(۱) — Salmanasar

(۲) — Samsi-Adad IV

(۳) — Adad-Nirari III

(۴) — Mannai

(۵) — Dayauku

(۶) — Essarhaddon

(۷) — Sidirparna . Eparna

اسیر کرده پادشاهان دیگر نیز به نینوا رفته برای سلطان آسور هدایا برده و حمایت او را در خواست کرده اند در جزو هدایا لاجورد زیادی بوده کلیه لاجورد ایران خیلی معروف بوده و آسورها از دعاوند مقدار زیادی از این سنگ می برده اند مدها موافق آنچه هرودوت نوشته است به شش طایفه تقسیم میشدند (۱) یکی از طوائف مذکوره طایفه مفها بوده مدها مردمی بودند که چشم و کله زیاد داشته چوپانی میکردند و در عرابه ها حرکت مینمودند خانواده بر روی حکومت مطلقه پدر و داشتن زنهای متعدد تشکیل میشده طلا و نقره را میشناختند و در صنعت در مرحله ابتدائی بودند (یعنی صنایع آنها خیلی خشن بوده) بعد که در مملکت خود (جنوب آذربایجان و کردستان) برقرار گشتند به زراعت پرداخته شهر نشین شدند ولی با وجود این از هم دیگر جدا و مستقلاً زندگی کرده فقط در مواقع خطر نك متحد میشده اند مدها بگفته هرودوت مدت پانصد سال تابع آسور بودند ولی موافق کتیبه های آسوری ظاهراً از دو قرن تجاوز نمیکند راجع بتاریخ مدی ما بین نوشته های هرودوت و کتزیاس اختلافاتی موجود است و چون نوشته های کتزیاس مورد توجه نیست در این باب متابعت هرودوت را کرده ایم (۲) از فهرست کتزیاس فقط اسم آخری موافقت با نوشته هرودوت می نماید اسم آربا کس و هردوکا مزر کتیبه های آسوری برده شده است و تصور میکنند که آخری آرئی کاس است اگر نوشته های کتزیاس صحیح باشد ابتدای تاریخ مدی از رأس قرن نهم قبل از میلاد است در هر حال جای تردید نیست که اگر هم اشخاص فهرست کتزیاس اشخاص تاریخی باشند بعضی از آنها دست نشانده آسور بوده اند

(۱) - اسامی طوائف مذکوره از قرار ذیل است : بوزها - پارتاکن ها - استرو خات ها - آری زانت ها - بودین ها - مفها

(۲) - فهرست اشخاص کتزیاس و مدت امارت یا سلطنت آنها این است : آربا کس (۲۸ سال) مائودا کس [۵۰] سوسارمُس [۲۸] آرئی کاس [۵۰] آری مانیس [۲۲] آرئی کاس [۴۰] آرئی نیس [۲۲] آسنی براس [۴۰] آسپنداس [۳۵] آسنی کاس [۲۵]

# فصل اول

## شاهان مدی

دیا اوگو و تأسیس دولت مدی — چنانکه هرودوت نوشته شخصی (دیو-کس) (۱) نام (پسرفراوریس) (۲) که دهقان بود بواسطه عدل و انصاف در میان طائفه خود طرف رجوع عامه شد بدینمعنی که منازعات و محاکمات خود را مردم پیش او میبردند بعد از چندی او از اینکار بعنوان اینکه بکارهای شخصی نمیتواند برسد استعفا کرد و دزدی و اغتشاش نالا گرفت مردم جمع شده او را پادشاه خود کردند و او اول کاری که کرد این بود که مستحفظینی برای خود معین کرد و محلی را که موسوم به اِکباتان بود برای پایتخت خود انتخاب کرد (در خطوط آسوری آمادانا و در کتیبه های هخامنشی هَکْ مَتان نوشته شده است یعنی محل اجتماع و امروزه مشهور همدان است) این شهر قبل از دیو کس نیز بوده و سلاطین آسور خیلی پیش از زمان دیو کس اسم آن را برده اند. ولیکن این پادشاه رونقی به آن داده و شهر جدیدی در روی تپه هائی که امروزه موسوم بمصلاست ساخته و هفت دیوار دور آن کشیده بطوریکه هر دیواری بر دیگری مشرف و دیوار درونی آخری بر تمام دیوار ها مسلط بوده است قصر پادشاه در قلعه هفتمین واقع و خزانه هم همان جا بوده. برجهای قلعه رنگ طلائی

(۱) — بعضی تصور میکنند که این شخص همان دیاوگو است که سارگون دوم ذکر کرده دو سال بعد از تبعید او بشامات آسوریه و ولایت همدان را (بیت دیاوگو) مینامند یعنی خانه دیاوگو

داشته و برجهای سائر دیوارها بالوان مختلف رنگ آمیزی شده بود این رنگ آمیزی در بابل علامات سیارات سبعة ولیکن در اینجا فقط تقلید بوده دیوکس مراسمی برای پذیرائی قرار داد که تقلید دربار آسور بود مثلاً رو برو شدن با پادشاه ممنوع بود و عرائض بشخص معینی داده میشد این شاه از هفتصد و هشت یا بقولی از هفتصد و یک الی ششصد و پنجاه و پنج ق. م سلطنت و در اینمدت مدبد هم خود را مصروف بجمع آوری و متحد کردن طوائف مدی نمود خوش بختی او از اینجا بود که سلطان آسور سین ناشربیب در بابل و عیلام گرفتار بود و فرصتی برای جنگ با مردمان کوهستانی نداشت بخصوص که مملکت مدی باج خود را مرتباً به آسور می پرداخت و بهانه برای دخالت آسوریها در مدی ظاهر آن بود **فَرَوَرْتِشْ** یا **فِرَوَرْتِشْ** - بعد از دیوکس پسرش **فَرَوَرْتِشْ** <sup>(۱)</sup> (**فراارتس** یونانیها) بنحوت نشست و سیاست پدر خود را که حفظ مناسبات خوب با آسور بود تعقیب کرده باج را مرتباً بسلطان آسور (آسور بنی پال) میپرداخت ولیکن از طرف مشرق مرور مردمان دیگر را که از نژاد آریانی بوده با مدها قرابت داشتند باطاعت خود در آورد پارس هم در این زمان مطیع مدی گشت بعد از چندی مدها بواسطه پیشرفت هائی که در مشرق داشتند خواستند خود را از قید آسور خلاص کنند ولیکن قشون چریکی با ایلجاری آنها در مقابل قشون مشق کرده آسور که در جنگ با عیلام بیشتر ورزیده شده بود ناب نیاورده شکست خورد و قسمت بزرگی از قشون مدی معدوم و شاه هم کشته شد مدت سلطنت او ۲۲ سال وفات او در ۶۳۳ ق. م بود

هُوَوُخ شَتَر (کیا گسار یونانیها) این شاه از شکست فَرَوَز تیش در س عبرت گرفته دانت که با سپاهیان چریکی که طوائف و مردمان دست نشاندۀ بمد ها میدهند نمیتوان در مقابل قشون مشق کرده آسور مقاومت نمود این بود که بترتیب قشون دائمی پرداخته پیاده نظام و سواره نظامی مرتب کرد پیاده نظام مسلح به نیز و کمان و شمشیر بود سواره نظام نیز اندازان بسیار قلی بودند که از طفولیت به نیز اندازی و سواری عادت کرده این دو هنر را کاملاً آموخته بودند سواره نظام مدی چنانکه مورخین نوشته اند به سواره نظام آسوری از حیث عده و هنر مندی تفوق داشته زیرا سواران مدی در حال حرکت اسب چه در حین حمله و چه در حال گریز با کمال مهارت نیز می انداختند و اسبهای مدی از حیث طاقت و بردباری و تند روی و قشنگی در عهد قدیم معروف آفاق بودند پس از تهیه چنین قشونی هُوَوُخ شَتَر با آسوریها جنگید و با وجود مقاومت شدید آسوری ها آنها را شکست داد و دیری نگذشت که شهر نینوا محاصره شد شاید شهر مزبور بالاخره بواسطه گرسنگی تسلیم میشد ولیکن در اینحال خبر ناخت و ناز سَکْ ها (سیت ها) (۱) که از درند قفقاز گذشته بشمال مدی آمده بودند به هُوَوُخ شَتَر رسید و او مجبور شد محاصره نینوا را موقوف کرده برای حفظ مدی بمملکت خود مراجعت و از سَکْ ها جلو گیری کند در شمال دریاچه اورمیه جنگ سختی با آنها نموده شکست خورد و مجبور شد که شرائط آنها را بپذیرد پس از آن تمام مملکت مدی و ممالك مجاور معرض ناخت و ناز و قتل و غارت سَکْ ها واقع شد و ناخت و ناز

(۱) — سیت فرانسوی شده سَکیت است و ایرانی های قدیم آن ها را سَکا یا سَکْ می نامیدند.

آنها بطوریکه نوشته اند تا در بای مغرب اعتماد یافت فقط مردمانی که در قلاع بودند محفوظ ماندند ۲۸ سال سکّ ها در مدی بودند تا آنکه هووخ شترا پادشاه و سر کردگان آنها را میهمان و مست کرده تمام آنها را کشت پس از آن چون آنها بی رئیس ماندند باوجود مقاومت شدیدی که ابراز کردند شکست خورده از ایران رانده شدند ( ۶۱۵ ق. م ) در این اوان ( نیویولانس سار ) حاکم آسور در بابل ادعای سلطنت کرد و با هووخ شترا متحد شده نینوا را محاصره کردند پادشاه آسور ( ساراگس ) چون دید مقاومت نتیجه ندارد آتشی روشن کرده خود و خانواده اش را در آن بسوخت و این شهر نامی و معروف عهد قدیم که یکی از بزرگترین شهر های عالم محسوب میشد تسخیر و بکلی ویران شد بطوریکه از آن شهر جز خرابه هایی باقی نماند ( ۶۰۵ ق. م ) انقراض آسور بدین سرعت باعث حیرت است : درست چهل سال بعد از آنکه دولت عیلام را از صفحه روزگار محو کرد خود نیز از صفحه روزگار محو و بطوری فراموش شد که دو قرن بعد وقتی که قشون یونانی سر کردگی ( کزفون ) از کالاه و نینوا میگذشتند راهنمایان آنها محل این دو پای تخت نامی دولت قوی آسور را ( لاریسا ) و ( میسیلا ) نامیده اند و بخاطر آنها خطور نمیکرده که در اینجا ها وقتی سرانوست ملل و دولت ها حل و عقد میشده جهت این فراموشی معلوم است اگر چه مصرها و بابلیها هم در موقع فتح نسبت به مغلوبین سفاک و بی رحم بودند ولیکن بابل قوانین و علوم و صنایع برای مللی که بعد آمدند گذاشت و مصر بنا هائی کرد که امروز هم ایستاده و باعث حیرت است اما آسور با داشتن صنایعی که اقتباس کرده بود دولتی بود سبعم و غارتگر که جز خرابی و بدبختی و اسارت به ملل تابعه چیزی نداد این بود که اقوام و ملل با شغف انهدام آنرا تلقی کردند و زود

گذشته‌های محنت‌آور آنرا فراموش نمودند پس از آن مدها قسمت بزرگی را از آسیای پیشین صاحب شدند یعنی ارمنستان و قسمت علیای رود دجله و کاپادوکیه واقع در آسیای صغیر را تصرف کردند تسخیر این ممالک برای مدها زحمتی نداشت چه از سخت و ناز و غارت سلاک‌ها بکلی ضعیف شده بودند مدها در حالی که پیش می‌رفتند به مملکت لیدی که در تحت اداره آلیات دوات قوی شده بود برخوردند (۱) و با هم در جنگ شدند مدها اگر چه از حیث عده بر قشون لیدی فزونی داشتند ولیکن با قشونیکه بطرز سپاهیان یونان مشق کرده و کار آزموده بودند و سوا این نظام نامی داشتند جنگ خیلی دشوار بود بنا بر این شش سال این جنگ بدون پیشرفتی برای مدها طول کشید تا آنکه در سال هفتم (۵۸۴ ق. م) آفتاب گرفت (نوشته اند که این کسوف را طالس حکیم یونانی پیش‌بینی کرده بود) این کسوف اثر غریبی در سپاهیان طرفین بخشید باین معنی که آنرا علامت غضب خدا تعبیر کردند پس از آن دولت بابل هابین طرفین حکم شد و ورود هابیس (فرل ایرماق حالیه) سرحد دولتی کردید هوروخ شترا یک سال بعد فوت کرد (۵۸۵ ق. م) مورخین این شاه را پادشاهی عاقل و قوی الاراده و سائسی زبردست دانسته اند با وجود شکستهایی که در ابتداء از طرف آسوریها و سکها نصیب قشون او شد مأیوس نگردید و انقدر کوشید تا بر موانع غلبه کرد و دولت مدی را یکی از مقتدر ترین دول آن زمان نمود غلبه بر آسور کار آسانی نبود زیرا آسوریها بطوری که دیدیم مردمانی بودند بسیار جنگی و خشن و بیرحم و در فنون جنگی و محاصره و ترتیب قشون منظم شهرتی بسزا در عالم آن زمان داشتند (چنانکه محققین آسور را رومیهای مشرق میدانند) شاه مذکور چنین دولتی را از پای در آورد و این خود با انقراض ابدی این دولت توأم بود زیرا از این بعد این دولت هزار ساله دیگر کمر راست

(۱) — راجع به لیدی در ذیل ذکر می‌خواهد شد



نکرد راجع به بابل لازم است گفته شود که اتحاد آن بامدی بعد از سقوط نینوا بهم نخورد بلکه این اتحاد را شاه مدی با دادن دختر خود به بخت النصر پسر و ولیعهد پادشاه بابل تشدید کرد. راجع به ممالکی که جزو آسور بودند اینطور مابین متحدین مقرر شد که شامات و فلسطین جزو بابل گردید و بخت النصر مصرها را که از گرفتاری آسور استفاده کرده این دو مملکت را اشغال کرده بودند از اینجاها راند و از این به بعد تا زمان کوروش و جنگ او با بابل این دو مملکت تابع بابل بودند. باغهای معلق که یکی از عجایب هفتگانه عهد قدیم محسوب میشد و به غلط نسبت آنرا به سمیرامیس (۱) ملکه آسور میدادند در زمان بخت النصر برای زینت او که دختر شاه مدی بود ساخته شده بود. بخت النصر برای حفاظت بابل از طرف شمال سدی را بین دجله و فرات کشید این سد موسوم بود به دیوار (مدی) چنین سدی هم پادشاه مزبور از طرف جنوب برای حفاظت بابل کشیده بود.

ایخ تووی گو (۲) - این شاه پس از فوت پدر به تخت نشست (یونانیها او را آستیاژ نامیده اند) و مدت طولانی شاهی کرد و دربار خود را موافق ترتیبات دربار آسور منظم نموده بر شکوه و نجملات آن که تماماً تقلید از آسور بود افزود ولیکن مردم از او راضی نبودند چنانکه بعضی اینکه کوروش هخامنشی بروی خروج ارد خود مدها و اورها کرده پیارسیها ملحق شدند و آن مملکت معظم ضمیمه پارس شد (۵۵۰ ق م) شرح این واقعه در جای خود بیاید.

(۱) — Sémiramis ملکه داستان آسور است از حیث تاریخ هویت او معلوم نیست.

(۲) — Ichuvigu